

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

استاد محمد نسیم "اسیر"

چه دنیائی ست!!!

خاطره ای از خاطره ها

اخیرا از هر دهن، از هر رادیو، از هر تلویزیون و در هر نشریه و هر صفحه اینترنتی، مطالب ارزنده ای در باره کارنامه های دوران شاه امان الله خان غازی میشنویم و میخوانیم. علاوه بر 19 اگست در جریان خبرها در تلویزیون ملی افغانستان دیدیم که آقای کرزی با وجودی که آن روز پر افتخار و با عظمت و پر میمنت را رسماً تجلیل نکردند، اکلیل گلی در پای مینار استقلال بغرض تجلیل ازین مرد نامی و محصل استقلال سیاسی وطن گذاشت و همان تلویزیون ملی فلم جریان سفر امان الله خان را در اروپا نیز نشان داد که من متأسفانه تنها بخش اخیر آنرا دیده توانستم. با دیدن این فلم و توضیحات گوینده آن فلم، بی اختیار مقوله «چه دنیائست» که در پیشانی این نوشته عنوان شده است بر زبانم جاری شد.

در کابل نازنین در هر مورد اصطلاحات عامیانه خاصی داشتیم، از جمله در برابر تحولات و تغییرات بی سابقه و آنی، با تعجب گفته میشد، چه دنیائست، چه بود چه شد، عجب چه گرمی آمده و غیره. با تذکر این مقوله یادم آمد از دورانی که تازه پشت لب سیاه کرده و یک مقدار احساساتی هم بودیم، از بزرگان خانه با یک عالم احتیاط و به چار طرف نظر انداختن، نامی از امان الله خان و جهاد در برابر انگریز و علاقه مندی اعلیحضرت غازی به وطن و ترقی و آرامی مردم میشنیدیم. علاوه بر دیدن قصر با عظمت دارالامان که به همان نام مسمی بود، خط آهن ترانسپورت شهری که نمونه های آن تا هنوز در همان دارالامان باقی مانده است، شواهد دیگری بود که نشان میداد، شاه امان الله غازی گامهای استواری در راه ترقی و تعالی وطن و آرامش و سعادت مردم برداشته بود.

بزرگان خانواده با یادآوری از آن دوره شکوفان، به ما بار بار اکیدا توصیه میکردند، که نباید در جایی و در ملاء عام از امان الله خان و کارنامه هایش نام ببریم زیرا گفته میشد، "دیوارها موش و موشها گوش دارند" تا نکند موشهای گوش دار با راپور دادن، آزار و اذیتی برای ما خلق کنند.

احساسات ما جوانان روز تا روز گرمتر و قید و قیود موشهای گوش دار هم بیشتر میشد. از طرفی هم مجریان امور خیلی میکوشیدند تا این نام دوست داشتنی را حتی از صفحه تاریخ وطن بزدايند. چنانچه در کتابهای درسی مکاتب این نام کمتر وجود داشت. حتی تلاش ورزیدند "دارالامان" را به "دارالفنون" و یا "نوی کابل" تبدیل کنند که خوشبختانه چون این نام دوست داشتنی در خاطرات مردم کابل حک شده بود، لهذا "دارالامان" تا امروز زنده و پابرجا باقی ماند. اما اینکه جنگهای تنظیمی چه مصیبت را بر این قصر زیبا و تاریخی و با عظمت به بار آورد و با راکتهای کور، آن هوا و فضای دل انگیز را به خرابه و ویرانه ای مبدل ساخت، غم جانکاه دیگر است.

پغمان از تفریحگاههای بی نظیر شهر کابل بود، امیدوارم اکنون هم با همان عظمت پابرجا باشد و قسمی که درنده خوئی و جاه طلبیهای تنظیمی ویرانی و تباهی بزرگی را دامنگیر شهر زیبای کابل ساخت، پغمان ازان در امان مانده باشد. اتفاقاً بنیاد این تفرجگاه هم در دوران همان شاه وطن دوست گذاشته شده است. این شهرک زیبا با آب و هوای گوارا و با طراوت، همان بهشت موعود را ماناست که خداوند برای بندگان صالح و نیکوکار خود وعده داده است. میگویند امیر فیصل شاه عربستان سعودی، زمانی به دعوت رسمی ظاهرخان مرحوم سفری به کابل کرده و روزی را هم در پغمان گذرانده بود، در پایان روز با حسرت به ظاهرشاه اظهار داشته بود که در حقیقت «جنات تجری من تحتالانهار» را شما در پغمان خود دارید.» و این حقیقتی بود که شاه عربستان آن نعمت خداوندی را بچشم سر در پغمان مشاهده کرده و از آن محظوظ و مشعوف شده بود.

طاق ظفر به مانند دروازه دخول درین تفریحگاه قد برافراشته و بر عظمت آن می افزود. شیفتگان این تفریحگاه از باغی در تپه که به نام تپه اعلیحضرت شهرت داشت، تا دل دره پغمان فاصله طولانی را در باغها و خیابانهای منظم پوشیده با درختان پرگل و بعضاً پر از میوه با فرحت و مسرت طی میکردند.

روزی در اوایل جوزای سال 1330 شمسی، پوره پنجاه و نه سال قبل، با دوستی همدل و همنا عزم گلگشت پغمان کردیم و با رسیدن به قریه «چندل بائی» آخرین ایستگاه وسایط نقلیه از کابل و اولین قریه در آغاز صیفیه پغمان، تصمیم گرفتیم از همانجا تا دل دره قدم زنان و تفریح کنان از هوا و فضای بهشت آسای آن بهره مند شویم. با گذشتن از طاق ظفر آهسته درودی به روان پاک امان الله غازی فرستاده و بعد تا رسیدن به دره، چندین بار ازین نام نیک به احترام یاد کردیم و با حسرت گفتیم:

ای کاش شاه امان الله تا دوران ما بر اریکه سلطنت میبود تا افغانستان عزیز بر مدارج عالی ترقی و تعالی میرسید و امروز در صف ممالک پیشرفته جهان قرار میداشت.

در بازگشت از پغمان و عبور از طاق با عظمت ظفر متوجه گردیدیم که از دریچه ای در پایه غربی طاق امکان بالا رفتن بر بام آن میسر است و هردو خود را از زینه باریک بر سر طاق ظفر رسانده و از آنجا در دامنه وسیع پغمان که تا حاشیه شهر زیبای کابل با سرسزی و طراوت وسعت داشت، نظر انداخته و لذت بردیم و بار دیگر با سرگوشی یادی از آن رادمرد نموده و چون طبع روان بود، فی البدیهه سه بیت در تقیج از شرایط جاری و تمجید از شاه امان الله غازی سرودم که بعداً در ده بیت تکمیل شد. از آنجا که روز تا روز به تعداد دیوارهای موشدار و موشهای گوشدار افزوده میشد، شعر را طور کاملاً خصوصی با خود نگهداشته، حتی از

خواندن آن به دوستان همدل هم خود داری کردم، تا بالآخره با گذشت زمان در بین اوراق متعدد به دست فراموشی سپرده شد، که خوش بختانه امروز با مرور به دفترخاطرات زمینه نشر آن میسر گردید.

چرا آن عزت و آن غیرت افغانیان گم شد چرا آن سرحلقه جمعیت اشرار شد "ظاهر"
چرا زین سرزمین ای دوستان امن و "امان" گم شد چرا زین سرزمین ای دوستان امن و "امان" گم شد
فلک! ای کج نهاد دون پرور، داد از دستت که زاغ آمد درین باغ و نوای بلبلان گم شد
نفاق و دشمنی و خانه ویرانی گذشت از حد ز یاران موافق یک قلم نام و نشان گم شد
ز پیران پاکنفسی و مروت رفت، صد افسوس شجاعت، همت و مردانگی هم از جوان گم شد
چرا این باغ و این بستان همه تاراج گلچین شد مگر از این چمن ای همنوایان، باغبان گم شد
همه غرقیم در ظلمتسرای جهل و نادانی چرا آن پیشوای فضل و دانش، از میان گم شد
مشو مغرور قتل و غارت این ملک ای ظالم که چون تو دیده ام، بسیار از آدم گُشان گم شد

بسی رونق گرفته شیوه کار ستم کیشان

گمان دارند "اسیر" ما که هست آتش زبان گم شد

(فرانکفورت - 18 اکتوبر 2010)